

آسیب به ۲۷ مرکز بهزیستی در جنگ

از ابتدای شروع جنگ تاکنون مراکز نگهداری معلولان، سالمندان و کودکان بی سرپرست

بهزیستی هم از حملات وحشیانه دشمن صهیونیستی - آمریکایی در امان نبودند و حتی برخی از این مراکز چند مرتبه در پی حملات دشمن آسیب جدی دیدند.

۲۷

مرکز نگهداری بهزیستی در جنگ آسیب دیدند.

۱۸۰

مرکز بهزیستی به صورت کلی به مناطق امن منتقل شدند.

۲۴

هزار مددجو به مناطق امن منتقل شدند.

۲۲

هزار مددجو با همکاری قوه قضاییه به خانواده‌ها تحویل داده شدند.

# نفس‌های آرام در روزهای ناآرام

تلاش مددکاران برای کاهش اضطراب ناشی از جنگ و حملات هوایی بیماران اعصاب و روان



**محمد سرابی روزنامه‌نگار امروز جامعه**  
در تمام روزهایی که از جنگ می‌گذرد وقتی صدای بمباران و انفجار در شهر می‌پیچد و شیشه‌ها می‌لرزند و خرد می‌شوند، مسدود کاران، مددجویان خود را راه نمی‌کنند. مددجویان اعصاب و روان، سالمند، معلول و... همیشه باید کسی را برای مراقبت داشته باشند، آنها کاملاً به مددکاران خود وابسته هستند. حمله هوایی و انفجار بیماران اعصاب و روان را نیز دچار اضطراب می‌کند.

نگهداری بی‌قید و شرط

مرکز و در آورد طی سال‌های گذشته توسعه یافته است و اکنون جز بیماران اعصاب و روان که از سوی بهزیستی به آنجا فرستاده می‌شوند، از ۲ گروه دیگر هم میزبانی می‌کند. یکی «کیس‌های روان مزمن» یعنی افراد آسیب‌دیده که از سوی اورژانس اجتماعی یا نیروی انتظامی ارجاع می‌شوند و نیازمند مراقبت‌های روانی هستند و دیگر سالمندانی که در غرب تهران در محدوده تقریبی میدان آزادی تا گرمدره رها شده باشند. سالمندان ۳ ماهه تا شش‌ماهه خانواده‌هایشان در این مرکز می‌مانند. اکنون ۹۶ بیمار اعصاب و روان در اینجا نگهداری می‌شوند و خدمات گفتاردرمانی، روان‌رمانی و... دریافت می‌کنند که هزینه‌های آنها از سوی خیریه نیکوکاران بنا تأمین می‌شود.

مددجویان و هراس جنگ

شرایط پایدار روانی هستند. «فرزانه» یکی دیگر از مددجویان در طول درمان روان در مراکز دیگر هم به سر برده است. او می‌گوید که دریافت دارو به همراه برخی آموزش‌ها و سرگرمی‌ها باعث شده که بیماران آرامش بیشتری داشته باشند. مرکز و در آورد برای ۲۲۰ بیمار اعصاب و روان، ۲۵ بیمار روانی مزمن و ۲۵ سالمند ظرفیت دارد. اما مددجویان آن امروزه کمتر از این تعداد هستند. کارکنان آن بیش از ۱۰۰ نفر هستند و صبح و عصر ۲ پزشک در این مجموعه حضور دارند. به دلیل اینکه پذیرفته‌شدگان مرکز و در آورد زنان بالای ۱۴ سال هستند، ماما نیز از سلامت آنها مراقبت می‌کند. کارکنان مرکز و در آورد در شرایط جنگی شیفت‌بندی را به تناسب مدیریت بحران تغییر داده‌اند تا بیشتر پیش بیماران باشند. مدیران و تعمیرکاران تأسیسات شبانه‌روزی در مجموعه هستند و آمادگی خود را در مقابل بیماران حفظ می‌کنند.



یک مرکز، ۳ انفجار

مرکز شبانه‌روزی نگهداری از دختران بالای ۱۴ سال اعصاب و روان ۳ بار در معرض انفجار قرار گرفته است. ۲ بار ساختمان نظامی که ۱۰۰ متر با آن فاصله دارد بمباران شده و یک بیمار کارخانه‌ای در سمت دیگر خیابان دارو پخش. از اینجا بیشتر به عنوان مرکز و در آورد نام برده می‌شود. بنیاد خیریه نیکوکاران بنا به صاحب امتیازی حسن جبعلی بنا از سال ۹۸ مرکز و در آورد را اداره می‌کند و هزینه‌های آن با کمک‌های خیران تأمین می‌شود. بیشتر مددجویان این مرکز زنان بیمار اعصاب و روان هستند که توسط بهزیستی به اینجا فرستاده می‌شوند. مدتی است

بیماران و انفجار

۲ بخش بیماران روان مزمن و زنان سالمند هم به آن افزوده شده است. وقتی موج انفجار و ترکش‌های پرتاب شده از سوی دیگر خیابان شیشه‌های مرکز و در آورد را شکست ۲۰۰ مددجو و گروه بزرگی از مسدود کاران و کارکنان در مرکز حضور داشتند. همه آنها ترس را تجربه کردند اما خوشبختانه کسی آسیب جدی ندید. محمد جواد صفاری، مدیرعامل مرکز می‌گوید: «از همان روزهای اول جنگ که پرواز هواپیماها را در تهران دیدیم تا امروز بارها شیشه‌های اینجا خرد شده است. بعضی از آنها را با ورقه‌های پلاستیکی عوض کردیم تا دوباره شکسته نشوند.»

پدافند

تسلای ایران خانم

مسعود میرا پدافند یا پادافند در مفهوم کلی، مجموعه اقداماتی است که به منظور دفع، خنثی‌سازی، کاهش تأثیر اقدامات آفندی دشمن و جلوگیری از دستیابی دشمن به اهداف خودی انجام می‌گیرد. با این پیش‌فرض و در دنیای روزنامه‌نگاری که به کلمه و تصویر وابسته است، ما موقعیت که مسلح باشیم به زندگی، به حفظ خاطره و تجدید حال خوب، تلخی‌های روزگار در مختصات جنگ، شبیه چشیدن گنجه است در هرم آفتاب و عطش، اما ما ایرانی هستیم و فارغ از هر سلیقه و اعتقادی وطن‌مان را می‌پرستیم و می‌دانیم که به قول ابوالفتح صحاف پیروزی رویت خواهد شد حتی اگر در کاسه چشم‌های من و تو گیاه روپیده باشد.



روزهای آغاز جنگ بود. خیر حمله موشکی به حوالی میدان آرگ منتشر شده و لرزه‌های انفجار، کاخ محبوب انگلستان را لرزاند. یهود، نگرانی‌ها از تلفات انسانی یک طرف و تلخ‌کامی برای آسیب به میراث جهانی تهران یک طرف دیگر. در همان روزها بود که این عکس سراسر آرامش و امید توسط یکی از ممتاز ترین عکاسان مطبوعات، سید وحید حسینی شکار شد. یک نازنده‌هنگ‌درام در محوطه یکی از ساختمان‌های دادگستری که آسیب جدی دیده بود فارغ از هیاهوی جنگ نشسته بود و نوازی آرامش و زندگی را به تهرانی‌ها هدیه می‌داد. آنقدر همه چیز خواستنی بود که حتی همین گربه مضطرب هم بسزای اندکی حال خوب در جوار نازنده‌هنگ قرار گرفت. انگار ایران خانم عزیز ما که این روزها زخمی جنگ است به تسلای دلش نشسته است...

رجز خواند: «بادتون نره، روی قبرم حتما، سلام فرمانده بدارید، لعنت به همه اسرائیلی‌ها و وطن‌فروش‌ها، مادر همه شما رو به عزت‌ون می‌نشونیم، ما آگه از شهادت می‌تسیدیم که سر کار نمی‌اومدیم.»

قوت قلب شد. پسر جوان که خود را کارگر پتروشیمی ماهشهر معرفی می‌کند، درست در همان لحظاتی که دشمن قصد نابودی داشت، در میان موشکیاران، دوربین تلفن همراه خود را روشن کرد و خطاب به دشمن اینگونه

در همان ساعتی که خیر موشکیاران ماهشهر در سایت‌ها و کانال‌های خبر دست‌به‌دست شد و همه از آسیب‌های وارده شده به این پتروشیمی دل‌نگران بودند، یک جوان با انتشار ویدیوی رجزخوانی زیر موشکیاران، برای ایرانی‌ها

رجزخوانی زیر موشکیاران ماهشهر



## جست‌وجوی نفس در میان آوار

درباره سگ‌های زنده‌یاب هلال احمر که در میان آوار جنگ، زندگی را بومی‌کنند

امداد سسانی را آغاز کرده‌اند اما «توگو» از آنها پیش‌تر است؛ میان توده‌های داغ و نیز، پی‌بویی از زنده‌یاب می‌گردد؛ گاه حتی بویی که دیگر نشان زندگی ندارد. توگو و بیش از ۱۰۰ سگ آنست (آموزش و نگهداری سگ‌های تجسس) جمعیت هلال احمر این روزها به دنبال جریان جان‌هایی دفن شده در زیر آوار جنگند.

**سحر جعفریان عصر | روزنامه‌نگار | کمی بعد از انفجار موشک، هنوز فضا تا شعاع ۱۰۰ متری اطراف محل برخورد در تصرف دود و آوار است. گردوغباری غلیظ در هوا می‌چرخد و توده‌های آجر و سیمان، خرده‌های شیشه و قاب‌های لوله‌شده پنجره‌ها نیز داغ از انفجار. امدادگران از راه رسیده و ترسیده،**

**گزارش**  
عملیات ببردازند. برای همین موقعیت‌های آوار و دور بایستند. تمام مدتی که امیر صحبت می‌کرد توگو چشم به او داشت: «حواسش به من است که ببیند از کلمات کلیدی استفاده می‌کنم یا نه. مثل زود باش پسر! این یعنی شروع کن به گشتن زنده‌های زیر آوار مانده... مطمئنی؟ و این هم یعنی بیشتر دقت کن.» پرویز (مربی) نیز برای تایید کلماتی کلیدی تعیین کرده: «ستاپ، یعنی خطر و برگرد...» یعنی بجنب...» به محل حادثه می‌رسند. محلی که حال و هوایش برای توگو و تایگر که از روزهای نخستین جنگ حضور عملیاتی داشته‌اند، آشناست. سگ‌های آنست در مراکز ویژه آموزش سگ‌های زنده‌یاب هلال احمر نگهداری می‌شوند. این سگ‌ها از جمله نژادهای وارداتی و نیز پرورشی هستند.

**هیس؛ سگ‌ها بومی‌کنند**  
صبح یکی از روزهای جنگ است و موشک میان محله‌های شلوغ و مسکونی فرود آمده و بیش از ۱۰ خانه را ویران کرده. امدادگران در پی صدای اژیر هشدار پایگاه به محل اعزام می‌شوند. «تایگر» و «توگو»، عقب خودروی ویژه حمل سگ‌های آنست جای گرفته‌اند و همراه مربیان خود به سوی موقعیت حادثه می‌روند. امیر، مربی توگو، در حال سروسامان دادن به تجهیزات امدادی خود است: «برخلاف سگ‌های نیروی انتظامی که به فعالیت در محیط‌های شلوغ عادت دارند، سگ‌های آنست طوری آموزش دیده‌اند که در فضای کم‌سر و صدا به



**از قبر آوار بیرون می‌آیند**  
عصر یکی از روزهای جنگ است و باز انفجار در گوشه‌های دیگر از پایتخت، جایی را خراب و مخروبه می‌کند. «راشا» هم‌بازی رضانهاش (مربی) وارد محدوده محل برخورد موشک می‌شود. در دست در همان موقعیتی که امدادگران احتمال می‌دهند کسی زیر آوار باشد... همانجا که انگار صدای زار و ضعیفی می‌گوید: «کمک...» راسا بومی‌کنند، با دقت و بی‌وقفه، ساعتی می‌گذرد و باز ساعتی دیگر خستگی، سر سرعت جست‌وجوی راسا گرفته. راسا هر چند دقیقه یک‌بار جرعه‌ای آب به او می‌خوراند و نوازشش می‌کند: «پسر تو به قهر مانی...» دفعه قیل یادته آتفر رو نجات دادی...» یکی از آن نجات‌یافته، دختر بچه‌ای ۶ ساله بود که بعد از خارج شدن از زیر آوار، عروسک اسکای (کارتون سگ‌های نگهبان) خود را به راسا هدیه داد. چلو، تو، آوار فرو می‌نشینی و با آنکه صدای زار و ضعیف قطع می‌شود راسا و امدادگران دست از کار نمی‌کشند. مردی میانسال، امدادگران تیم سحر (داوطلبان حمایت روانی هلال احمر) را پس می‌زند و دوان‌دوان خود را به امدادگران واکنش سریع که دور راسا منتظر، حلقه زده‌اند، نزدیک می‌کند: «شماره رو به چون عزیزتون دخترم رو نجات بدید... تا نامید نشید...»

**رمزگشایی از امداد سانی سگ‌های آنست**  
ظهر یکی از روزهای جنگ است و انفجار موشک، امدادگران را سوی جایی در جنوب غربی تهران می‌کشاند. چند خانه نیمه‌ویرانند و کسانای خاک‌آلود، ناخن به صورت می‌کشند؛ مانند زنی که از جایی میان موهایش، خون راه باز کرده بود به پیشانی و گردی صورتش: «آقا تو رو خدا... برادرم زیر آوار...» زانا، بند قلابه دایموند را می‌کشد و گوش به فرمان فرمانده عملیات، سوسوی کپه‌های آوار می‌رود. دایموند به ناگزی که جراحت کف پای راستش خلاص شده است... در عملیات آخری که چند روز پیش انجام دادیم، تکه فلزی تیز، کف پای دایموند را زخم کرد... زخمی با ۱۵ بخیه...»

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»

**شبه‌سی‌وششم می‌رسد و گهگاه صدای انفجارهایی از دور و نزدیک، خواب شهر را می‌پراند. امدادگران و سگ‌های آنست فرصت چندانی برای استراحت ندارند و زودتر از آنچه تصور شود، فراخوانده می‌شوند. از ابتدای جنگ تحمیلی تاکنون بیش از ۱۰۰ سگ زنده‌یاب جمعیت هلال احمر کشور در عملیات‌های گوناگون حضور داشته‌اند که آقلاده از آنها در جریان امداد سانی تلف شده‌اند.**

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»



**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»

**مکث**  
**سرم‌ترایی و از جان‌گذشتگی حیوان وفادار**  
غروب یکی از روزهای جنگ است و دوباره موشک بر خانه‌ها سقوط می‌کند. اینجا شرق تهران است و دامنه انفجار هاشانه را غیر قابل سکونت کرده است. جسی، همراه مهران (مربی) لابه‌لای تلبان‌آوار دنبال نشانه‌های زندگی است. صدای قناری شنیده می‌شود... صدایی که آن هم نشانه‌های از زندگی است. «جسی» امدادگران را به سوی صدا هدایت می‌کند. دقایقی بعد پیکر نخستین شهید و بعدتر زنی جوان، زنده از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود. مهران، خستگی جسی را می‌فهمد؛ نفس‌های تند تند، قدم‌هایی کوتاه و بی‌جان. او را در آغوش می‌گیرد تا به بیمارستان سیار سگ‌های آنست که از زمان جنگ ۲ روزه راه‌اندازی شده، برساند. بیمارستان سیار، کامیونتی مجهز است که دورتر از محل حادثه توقف کرده. پزشک، سرم‌ترایی را تجویز می‌کند. «این همون سگ‌یه که هفته‌های گذشته لانفر رو از زیر آوار نجات داد؟» و مهران که نگران است می‌گوید: «بله... خودشه.»